

تعهد، هنر، تذکر

هنر مانند دین تعهد را در انسان احیا می کند

دکتر حبیب‌الله آیت‌اللهی

اشاره

حدود ۷ سال پیش سلسله جلسات در «پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی» با عنوان «نقد هنر دینی» به همت دکتر مرتضی گوردزی برگزار شد که در آن جلسات، ایشان با دعوت از اساتید به نام حوزه هنر و فلسفه، به دنبال دست‌یابی به ملاک‌هایی برآمدند که بتوان با استفاده از آن‌ها هنر دینی و غیر دینی را تمییز داده و به نقد هنر دینی مبادرت ورزید. ایشان تلاش بسیاری کردند تا اساتید از حوزه مباحث نظری و انتزاعی در باب هنر اسلامی و دینی فاصله گرفته و به مباحث عملی و عینی در این زمینه وارد شوند؛ تلاشی که ظاهر ادراک اکثر این جلسات (که تعداد آن‌ها ۱۵ نیز فزونی یافته بود) به ثمر نرسید. یکی از پرسش‌های اساسی در بحث هنر دینی، نسبت هنر و دین است که در این جلسات هریک از اساتید به فراخور منظر خویش پاسخی به آن می‌دهند. در جلسه پنجم، که در آبان‌ماه سال ۸۳ با حضور دکتر آیت‌اللهی، مدرس دانشگاه، مرموم دکتر مددپور تشکیل شده بود، دکتر آیت‌اللهی هنر و دین را در فرهنگ ایرانی - اسلامی از یک جنس دانسته و وظیفه‌ی هر دو را «دمیدن روح تعهد در انسان» می‌داند. در ادامه بخش کوتاهی از صحبت‌های ایشان در این جلسه را ملاحظه می‌نمایید.

نسبت هنر و آرت با دین

اگر هنر را به همان معنا که در فرهنگ ایرانی و اسلامی ما از کهن‌ترین ایام برجای مانده در نظر بگیریم، که مترادف کمال، فضیلت، تقوا، رادمردی و مردانگی است، هنر با دین هیچ فرقی نمی‌کند، چون در آن هم ارتباط یا مبدأ لحاظ شده است؛ در این صورت اصطلاح «هنر دینی» یا «هنر غیر دینی» غلط است. خیلی از اندیشمندان امروز ما هم به این عقیده رسیده‌اند که هنر و دین حداقل از یک منشأ هستند. اما اگر معنای امروزی و غربی هنر، که ترجمه کلمه‌ی Art است را مدنظر قرار دهیم، باید برای «هنر دینی» صفات مختلفی بیان کنیم، چون در غرب هنر می‌تواند غیر دینی هم باشد.

سزار براندی (Cesare Brandi) استاد ایتالیایی زیبایی‌شناسی و مرمت آثار هنری می‌گوید محصول تولیدات انسانی دو گونه است: یکی برای رفع نیازهای خودش است و یکی برای ایجاد لذت در دیگران از طریق ایجاد زیبایی. او مورد دوم را هنر می‌داند اما باستان‌شناس‌ها این سخن را نمی‌پذیرند و می‌گویند هر چیزی که انسان از کهن‌ترین ایام آفریده و حتی جنبه‌ی کاربردی داشته هنر است. ما اکنون آن‌ها را طبقه‌بندی می‌کنیم و هنرهای کاربردی را از غیر کاربردی (مثل

به گمان او «سرخوشی در متن شاعرانه / [رمان‌نگارانه] سرخوشی بی‌پایان است، چراکه هیچ رمزگانی را، هرچه باشد در آن نمی‌توان یافت. هیچ‌گونه رمزگشایی ممکن نیست. شور شاعرانه در سرگیجه‌ی این اضمحلال کامل است، اضمحلالی که جایگاه مدلول یا مصداق را کاملاً تهی می‌کند» (همان، ص ۱۹۷) با زمزمه‌ی آن چیزی که قانون نیست بلکه اضمحلال قانون است، سخنی که نافسانه و ناداستان است، و از این ره‌آورد در برابر قدرت می‌ایستد.

نزد بزرگان ما شعر کلامی مخیل، موزون و مقفی بود، زیرا در مقابل واقعی، بی‌آهنگ و غیر مقفی می‌ایستاد. شعر امروز نیز نمی‌تواند چیزی باشد، الا با ایستادن در برابر معنای تولید شده، به دست کارخانه‌های مدرن و مصرف‌گرای معنوی و مادی. تنها در این صورت است که شاید رهایی بخشد.

امثال دکتر رضا داوری چنان شعر را جدی گرفته‌اند که آن را گشاینده‌ی دروازه‌های آینده می‌دانند «چه کسی باید ما را از این عسرت نجات دهد؟ دور انبیا و انبیا به سر آمده و سیاست هم امر مبتدلی شده است... در دریایی که ما هستیم شاعران امروز شاید تنها می‌توانند ما را به این معنی آگاه کنند که کشتی مان شکسته است، که اگر می‌توانیم از این خانه‌ی سست‌بنیان به در شویم. اما این کافی نیست؛ ما شاعرانی می‌خواهیم که دروازه‌ی وطن جدید، یعنی وطن مألوف و دیار آشنا را به روی ما بگشایند...» (داوری اردکانی، ۱۳۵۰، ص ۵۱) با این وصف، شاید نباید به دنبال شاعری کشت که قلباش، محمل افسانه‌های قدیم و جدید است. شاید کار ما باید با شعر شاعری به صلاح آید که در مهد افسانه‌های قدیم و جدید، با عهدی در آینده میثاق بسته است. ■

بی‌نوشت:

۱- آنتیان جشی داشتند که طی آن با کشتی آراسته، هیئتی را به پرستش‌گاه آپولون در دلوس می‌فرستادند و تا بازگشت آن، دولت نباید کسی را می‌کشت.

منابع:

- ۱- افلاطون، ۱۳۶۷، فایدون، دوره‌ی آثار، ترجمه‌ی محمدحسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ۲- ایگلتون، تری، ۱۳۸۰، پیش‌درآمدی بر نظریه‌ی ادبی، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
- ۳- بروجردی، مهرداد، ۱۳۷۷، روشنفکران ایرانی و غرب، ترجمه‌ی جمشید شیرازی، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز.
- ۴- پوپر، کارل ریموند، جامعه‌ی باز و دشمنان آن، ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم.
- ۵- پورقمی، ناصر، ۱۳۵۵، شعر و سیاست و سخنی درباره‌ی ادبیات ملتزم، تهران، انتشارات مروارید.
- ۶- جعفری، محمدتقی، ۱۳۸۱، زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام، تهران، انتشارات موسسه‌ی تادوین و نشر آثار علامه جعفری.
- ۷- چالمرز، آلن فرانسویس، ۱۳۷۸، چیستی علم، ترجمه‌ی سعیدزبیاکلام، تهران، سمت.
- ۸- داوری اردکانی، رضا، ۱۳۵۰، شاعران در زمانه‌ی عسرت، تهران، انتشارات نیل.
- ۹- سعید، ادوارد، ۱۳۷۷، جهان، متن و منتقد و گفتگویی با نویسنده، ترجمه‌ی اکبر افسری، تهران، انتشارات توس.
- ۱۰- شریعتی، علی، ۱۳۵۲، مسئولیت شیعه بودن (کنفرانس در حسینیه‌ی ارشاد، آبان ۱۳۵۰).
- ۱۱- گلسترخی، خسرو، ۱۳۳۶، سیاست هنر سیاست شعر، تهران، حامد.
- ۱۲- لنگرودی، شمس، ۱۳۷۷، تاریخ تحلیلی شعر نو، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم.
- ۱۳- یزدانجو، پیام، ۱۳۸۱، به‌سوی پسامدرن: پسااخترگرایی در مطالعات ادبی، تهران، نشر مرکز.

دو نگاه

چپ‌ها و مذهبی‌ها، صرف‌نظر از فرق‌های بنیادین بر این عقیده بودند که: «از همان دم که انسان با دیگری رابطه برقرار می‌کند، زندگی سیاسی خود را آغاز می‌کند.»

هنرهای تجسمی و نمایشی و تزئینی و... جدا می‌کنیم، و گرنه جوهر همه‌ی این‌ها یکی است.

عهد، هنر و دین

اگر آفرینش انسانی در جهت خداشناسی و بازگشت به آن تعهد ازلی که انسان به خداوند داده است نباشد هنر نیست. یکی از صفات انسان فراموش‌کاری است، لذا عهد ازلی‌اش را فراموش می‌کند. برای پی‌بردن دوباره به آن عهد، دو راه وجود دارد: یکی راه دین و دیگری راه هنر. من معتقدم که راه هنر، به مفهومی که الان در فرهنگ ماست، خیلی نیرومندتر از راه دین است؛ چون یک موعظه و خطابه و نوشتار دینی از طریق خواندن و شنیدن بر خواننده یا شنونده تأثیر می‌گذارد، ولی اثر هنری مستقیماً از طریق چشم اثر می‌گذارد و انسان را به فکر وامی‌دارد. نزدیک‌ترین سلول‌های مغزی به ادراک و حافظه‌ی انسان سلول‌های چشمی هستند. تأثیراتی هم که در مخاطب می‌گذارد تأثیراتی است که از طبیعت و آنچه که خداوند آفریده گرفته شده است.

یک هنرمند دینی که می‌خواهد با پشتوانه‌ی دین اثر بیافریند، اگر بخواهد در طبیعت تفکر کند، صورت‌هایی را می‌بیند که از جوهر و سرشت خودش نشأت گرفته است و در ارتباط با آن عهد ازلی است. مثلاً حافظ هنرمندی است که وقتی در آسمان نگاه می‌کند بروج آسمانی و صور فلکی را نمی‌بیند، او چیزهای دیگری می‌بیند که تنها کلمه‌ای را که می‌تواند برای آن به‌کار ببرد «نقش» است، بنابراین می‌گوید: «چپست این سقف بلند ساده‌ی بسیار نقش» و بعد هم مدعی می‌شود که: «زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست». این نقش چپست؟ انسان نقش ازلی خود را از خدا می‌گیرد و همه چیز را نیز جلوه و آیین‌ی خدا می‌داند.

آفرینش هنری و جایگاه مخاطب

زمانی که هنرمند در حال خلاقیت است، مخاطبی وجود ندارد. خالق اثر هنری به اذن خدا خلق می‌کند، اما گاهی این اذن مستقیم است، همان‌طور که خداوند به حضرت عیسی (علیه‌السلام) اذن می‌دهد که از گل پرند بسازد، که خداوند در قرآن می‌فرماید که به اذن من این کار انجام شد: «...وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأِذْنِي فَتَنْفِخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأِذْنِي...»؛ گاهی اذن به صورت غریزه آشکار می‌شود: «وَأَوْحِي رَبِّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا لِـ كَهَيْئَةِ الْبُيُوتِ الَّتِي بَنَى الْبَنَاءُ»؛ اذن در سرشت انسان گذاشته می‌شود: «فَاللَّهُمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»؛ بنابراین هنرمند یک ابزار اجرای مشیت الهی در راه ارشاد و یادآوری عهد ازلی است که مخاطب فراموش کرده است، و چون در شأن هنرمند نیست که به او الهام مستقیم شود، لذا با وسایلی که دارد با خداوند ارتباط برقرار می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»، و با اذن او به خلق و آفرینش می‌پردازد. پس در هنگام آفرینش اثر هنری مخاطب رکنی از اثر نیست اما پس از خلق اثر، مخاطب رکنی از آن می‌شود.

مثال‌هایی از پیوند دین و هنر در آثار حکمی ایرانی

بنابراین هنر در فرهنگ ما صورت و جلوه‌ای از دین است، همان‌طور که دین هم جلوه‌ای از هنر است. وقتی به آثار حکمایی چون نظامی، فردوسی و خاقانی نگاه می‌کنیم می‌بینیم که در بسیاری از اشعارشان مسائل هنری را مطرح می‌کنند و اصلاً این شاعران هنرمند هم بوده‌اند اما جو زمانه مجبورشان کرده بود به جای آنکه نقاشی و پیکره‌سازی کنند، شاعری پیشه گیرند. مثلاً نظامی آفرینش جهان را

با عناصر مادی نقطه، خط، سطح و حجم مثال می‌زند که به نوعی مبانی هنرهای تجسمی هم هست: «از آن نقطه که خطش مختلف بود/ نخستین جنبشی کامد الف بود// بدان خط چون دگر خط بست پرگار/ بسیطی زان دویی آمد پدیدار// سه خط چون کرد بر مرکز محیطی/ به جسم آماده شد شکل بسیطی// خط است آنکه بسیط آنگاه اجسام/ که ابعاد ثلاثش کرده اندام// توان دانست عالم را به غایت/ بدین ترتیب ز اول تا نهایت». نظامی در ابیات ابتدایی اهمیت علمی و عرفانی خط را که یکی از عناصر مهم در نقاشی است در شکل الف (یعنی «ا») بیان می‌کند: الفی که اول الله، احمد، افلاک، ارض و آدم است که این مراحل تجلی نور خداوند از کلمه‌ی الله به احمد و بعد به افلاک و بعد به زمین و آدم را تداعی می‌کند. یعنی الف، که حرکت عمود از بالا به پایین است، نشان‌دهنده‌ی حرکت نزول وحی و رحمت است.

همچنین فردوسی به پشتوانه‌ی دانشی که از رنگ‌شناسی داشت، سروده‌هایش همانند یک نقاشی تصویری است. در آن روزگار، الحزین، دانشمند مسلمان، رنگ‌شناسی علمی را مطرح کرده بود. او نور را از منشور گذرانده و معلوم ساخته بود که رنگ‌های اصلی نور خورشید، سبز، سرخ و آبی است و از ترکیب آن‌ها سه رنگ مکمل زرد و سرخابی و سبزابی به دست می‌آید. این شخص در اواخر سده‌ی سوم و اوایل سده‌ی چهارم هجری قمری می‌زیست و از اهالی خراسان و شاگرد جابرین حیان و استاد ابن هیثم بود. خود جابر هم شاگرد امام صادق (علیه‌السلام) بوده و از منبع علم الهی بهره می‌گیرد. شاعری مانند فردوسی که کمی بعد یا قبل از روزگار الحزین می‌زیست، مطمئناً از نظریات این شخص پیرامون رنگ‌شناسی آگاهی داشته است، زیرا در اشعارش رنگ زرد را با لاجورد (آبی) قافیه می‌کند: «بیاراستندش به دیبای زرد/ به یاقوت و پیروزه و لاجورد».

تمام نظریه‌پردازان هنر تصویری حاضر، زیباترین رنگ‌ها در یک اعلان تبلیغاتی را رنگ‌های اصلی روی سیاه یا روی لاجوردی می‌دانند. فردوسی نیز در بیتی می‌گوید: «بفرمود کاسب سیه زین کنند/ به بالاش بر زین زرین کنند». فردوسی تمام عناصرش را از آفرینش الهی و همان نظمی که خدا آفریده است می‌گیرد.

تفاوت حکمت و هنر با فلسفه

حکیمان از جنس هنرمندان هستند، اما فلاسفه در رتبه‌ی نازل‌تری نسبت به آن‌ها قرار دارند. من مدت‌ها در فکر بودم که فرق حکمت و فلسفه چیست؟ جوابی مرحوم پدرم به من داد و گفت فلسفه را انسان تشریح و تدوین می‌کند اما حکمت را خداوند تشریح و تدوین کرده است. خداوند خود را به عنوان حکیم اسم می‌برد ولی به عنوان فیلسوف اسم نمی‌برد، چون فلسفه می‌گوید «چگونه به وجود آمده است» یا «چگونه به وجود می‌آید» اما حکمت می‌گوید حال که به وجود آمده است «چگونه باید باشد» و «چه باید بکند». در قرآن هم غالباً سخن از این است که چه باید بکنند: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۵.

پی‌نوشت:

- ۱- سوره‌ی مائده، آیه ۱۱۰
- ۲- سوره‌ی نحل، آیه ۶۸
- ۳- سوره‌ی شمس، آیه ۸
- ۴- سوره‌ی مائده، آیه ۳۵
- ۵- سوره‌ی ذاریات، آیه ۵۶

دو نگاه

یکی از صفات انسان فراموش‌کاری است، لذا عهد ازلی‌اش را فراموش می‌کند. برای پی‌بردن دوباره به آن عهد، دو راه وجود دارد: یکی راه دین و دیگری راه هنر